۱ **چا** **câ**

سرماخوردگی، زکام.

تعبیرات مصدری چا (۱)

۲(۱) ○ **عرق چا شدن** araqcâ

چاییدن و زکام شدن شخصی که با بدن عرق‌کرده از جای گرم به جای سرد یا به معرض جریان هوا تغییر جا بدهد: «یکهو از زیر آفتاب رفتم تو زیرزمین، عرق‌چا شدم.»

۳(۱) ○ **گرماچا / گرمه‌چا** garmâcâ/garme

زکام شدن بر اثر دو هوا شدن در فصل گرما. با مصدر **شدن** صرف می‌شود: «گرماچا شده‌ای.»

---

۴ **چائونْدن** **câundan**

باعث زکام و سرماخوردگی شدن: «مواظب باش بچه را نچائونی.» «لخت بیرون نرو خودت را می‌چائونی.»

ترکیبات دیگر چائوندن (۴)

۵(۴) ☆ **یخ چائون** yaxcâun

آبگیر یخچال‌های قدیم. حوضچه‌هایی به عرض و طول بیست ذرع تا صد و زیادتر بر زمین به عمق یک ذرع که زمستان‌ها در شب‌های یخبندان به تدریج در آن‌ها آب می‌بستند، لایه به لایه تا به سرعت یخ بزنند. برای تقویت سرما در جنوب یخ‌چاوان‌ها دیوار چینه‌یی بسیار بلندی می‌کشیدند که خاکش از حفر همین حوضچه‌ها تأمین می‌شد. پس از پُر شدن حوضچه‌ها از یخ، آن را با دیلم به قطعات بزرگ تکه تکه کرده از مجرای مخصوص به انبار بزرگ یا تاوه‌چال یا توچال می‌سراندند. [تهران در قرن سیزدهم: ج ۱، ۴۲۱]

۶ چاپ

طبع. انتقال نقوش نوشته‌ها، ارقام، خطوط، تصاویر و جز این‌ها روی سطوحی نظیر کاغذ، پارچه، چرم، مقوا و...

تعبیرات مصدری چاپ (۶)

۷(۶) ○ **چاپ زدن**

دروغ گفتن. از خود ساختن. جعل کردن.

ترکیبات دیگر چاپ (۶)

۸(۶) ☆ **چاپچی** câpci

۱) که کارش چاپ کردن باشد.
۲) مرادف ۱۰.

۹(۶) ☆ **چاپخانه‌چی**

صاحب چاپخانه یا متصدی آن.

۱۰(۶) ☆ **چاپ زن** zan–

دروغزن. شایعه‌ساز. ‖ مرادف ۲) ۸

۱۱(۶) ☆ **چاپ و چله**

اخبار و شایعات نادرست، مطالب بی‌اصل و ساختگی.

۱۲(۶) ☆ **کارخانه‌ی چاپ‌زنی** zani–

چاپخانه: «هر روز از ساعت دو و نیم بعدازظهر تا چهار و نیم به لباس انگلیسی در کارخانه‌ی چاپ‌زنی کار می‌کرد.» [مجله یغما: سال ششم، شماره ۸، ص ۳۱۴]

۱۳(۶) ☆ **چاپی**

۱) خبر نادرست. شایعه. آنچه از خود ساخته باشند. ‖ نیز نک ۲) ۳۱۴۸/الف.
۲) هر چیز خشک و فاقد روح و صمیمیت: تعارف چاپی. سلام و علیک چاپی.

۱۴ چاپار

در مجلدات پیشین:

☆ **مثل کون چاپار به هر زینی آشنا بودن** ـ ۴۵۱۰/آ.

۱۵ چاپگین

۱۶ چاپلوس

متملق. ریاکاری که به چرب‌زبانی و نوکرصفتی و خودشیرینی دیگران را فریب دهد. ‖ مترادف **دُم لیس** * **کون لیس**.

در مجلدات پیشین:

⊕ **اگر داری زبان چاپلوسی / هم‌ات جا در عزاست، هم در عروسی** ـ ۵۳۸۲/الف.

امثال و حکم **چاپلوس (۱۶)**

۱۷(۱۶) ⊕ **ریشخند چاپلوس فیل را خر می‌کند!**

کم‌اند کسانی که به فریب چاپلوسان گمراه نشوند.

۱۸ چاپ و چوپ کردن

از مترادفات ۷۵۱/پ است.

۱۹ چاپول câpul

تاراج و تاخت‌وتاز. [لغت‌نامه: چ]

۲۰ چاپیدن

(مصدر ساختگی از چاپماق تُرکی) به تشدید و تخفیف پ. ‖ غارت کردن و به یغما بردن همه چیز از همه کس. ‖ در تداول تهرانیان به گونه‌های زیر صرف می‌شود:

مضارع

اخباری

می‌چاپم	mic(c)câp(p)am
می‌چاپی	____ i
می‌چاپه(تش)	____ e(teš)
می‌چاپیم	____ im
می‌چاپین	____ in(d)
می‌چاپن (اشون/دشون)	

التزامی

بچاپم	bec(c)âp(p)am
بچاپی	____ i
بچاپه (تش)	____ e(teš)
بچاپیم	____ im
بچاپین (د)	____ in(d)
بچاپن (اشون/دشون) (–/–/–)	____ an

ملموس

دارم می‌چاپم

(زمان حال داشتن + مضارع اخباری مدخل)

ماضی

مطلق

چاپیدم	cap(p)idam
چاپیدی	____ i

چاپید(اش)	ـــــ (eš)
چاپیدیم	ـــــ im
چاپیدید	ـــــ in
چاپیدن (اشون /دشون)	ـــ an(d)(-/-)

استمراری

می‌چاپیدم	mic(c)âp(p)idam
می‌چاپیدی	ـــــ i
می‌چاپید (اش)	ـــــ (eš)
می‌چاپیدیم	ـــــ im
می‌چاپیدین	ـــــ in
می‌چاپیدن (اشون /دشون) (ـــ/ـــ)	ـــــ an

نقلی

چاپیده‌م	câp(p)idaam
چاپیده‌ی	ـــــ eii
چاپیده (تش)	ـــــ e(teš)
چاپیده‌یم	ـــــ e(y)im
چاپیده‌ین (د)	ـــــ e in(d)
چاپیده‌ن (اشون /دشون) (ـــ/ـــ)	ـــــ e an

بعید

چاپیده بودم

(چاپیده + ماضی مطلقِ مصدر بودن)

التزامی

چاپیده باشم

(چاپیده + مضارع التزامیِ مصدر بودن)

ملموس

داشتم می‌چاپیدم

(ماضی مطلق داشتن + ماضی استمراری مدخل)

امر

بچاپ / بچ‌چاپین bec(c)âpin

* این حرف «ه» مطلقاً خوانده نمی‌شود و حضورش تنها نشانه‌ی آن است که حرکت با صدای حرف ماقبل یا مابعدش باید کشیده‌تر تلفظ شود. این کشیدگی، در اول شخص **فتحه** است، در دوم شخص مفرد **ای** است، در سوم شخص مفرد **کسره** است. در اول شخص و دوم شخص جمع **ای** است و در سوم شخص جمع **فتحه**.

در مجلدات پیشین:

بچاپ ـ ۲۲۱۴/ب

بچاپ بچاپ ـ ۲۲۱۵/ب

بچاپن /بچاپه /بچاپین ـ ۲۲۱۶/ب

⊕ **کدخدا را ببین، ده را بچاپ!** ـ ۲۰۹۱/ب.

چاتلاقوش / چتلاقوش / چتلنقوش ۲۱

مأخوذ ترکی. ‖ میوه‌ی درخت بَنه. ـ نک ۵۹۲۲/ب.

۲۲ چاچول câcul

حقه‌باز. طرار. ‖ مترادف **شارلاتان**.

در مجلدات پیشین:

- ✡ **چاچول باز** ـ ۱۰۶۰/ب
- ✡ **چاچول‌بازی** ـ ۱۳۱۱/ب.

ترکیبات دیگر چاچول (۲۲)

۲۳(۲۲) ✡ **چاچولی**

شیادی. حقه‌بازی. طراری. ‖ مترادف **پدرسوختگی** * **شارلاتانی** * **مادرقحبگی**. ‖ نیز نک ۱۳۱۱/ب.

۲۴ چاخان câxân

۱) حقه‌باز. لاف‌زن که قصد فریبکاری دارد یا خودنمایی. زبان‌باز. چاپلوس.
۲) حقه‌بازی. گزافه‌گویی و لاف‌زنی. چاپلوسی. ‖ با مصدر **کردن** صرف می‌شود. ‖ نیز نک ۲) ۸ و ۲۷۸۵/آ.

در مجلدات پیشین:

- ✡ **چاخان باز** – ۱۰۶۱/ب
- ✡ **چاخان بازی** – ۱۳۱۲/ب
- ✡ **چاخان پاخان** – ۷۵۱/پ.

۲۵ چاخچور câqcur

و **چاقچو** و **چاخشور**. ‖ شلوار بلند لیفه‌دار که در پایین به چیزی جوراب مانند منتهی می‌شد و در شمار حجاب زنان بود. وسط دو لنگه‌ی آن را برای رفع حاجت باز می‌گذاشتند و گاه دو لنگه‌ی آن یکسره از هم جدا بود. [با استفاده از دائرة‌المعارف فارسی: ج ۱، ۷۹۰] ‖ باید متذکر بود که استفاده از چاخچور تنها به زنان اختصاص

نداشت. «از زمان **آغامحمدخان قاجار** به بعد، شال کلاه و جُبه‌ی ترمه و چاقچوری از ماهوت گلی و کفش ساغری لباس تمام رسمی [شد] و رنگ جُبه اختیاری بود. **ناصرالدین شاه** چاقچور را به جوراب ماهوت گلی و کفش ساغری را به کفش دستک‌دار تبدیل کرد. ولی در شال کلاه و جُبه تغییری نداد» [شرح زندگانی من: ج۱، ۹-۹۸]. در حاشیه‌ی صفحه در باب داخل شدن چاقچور در لباس رسمی این تاریخچه هم نقل شده است که: «شخص بزدلی از دیدن شاه قوه‌ی ماسکه را از دست داد و پس از برهم خوردن سلام از کم‌دلیِ خود یادگاری به جا گذاشت. از آن تاریخ، برای حفظ حرمت حضور شاه یا پنهان داشتن بزدلی بعض حاضران، امر شد که چاقچور ـ یا **دولاغ** ـ بپوشند تا لامحاله بزدلی آن‌ها جز در نزد اهل خانه‌ی خودشان آشکار نشود.»

باورهای توده، آئین‌ها: چاخچور (۲۵)

۲۶(۲۵) ◇ وقتی زنی چاخچورش را به سرش بکشد معنی‌اش این است که: «به حق چیزهای نشنفته!» (نک ۶۳۴۰/ب) ‖ «زنان، حرفِ نشنیده که بشنوند، لنگه‌ی چاقچور به سرشان می‌اندازند.» [نیرنگستان: ۱۰۰]

۲۷ چادر câdor

پوششی که بعض زنان مسلمان، معمولاً برای پوشانیدن خود از نامحرم، بر روی لباس‌های دیگر به سر می‌کنند و سر و اندام آنان را فرو می‌پوشد. نوع ساده‌ی چادر زنان ایرانی **چادر نماز** است که به شکل نیم‌دایره و گاه مربع است و آن را در خانه و مخصوصاً هنگام نمازگزاردن و گاه نیز در خارج از خانه به سر می‌کنند. در دوره‌ی **فتحعلی شاه قاجار** و پس از آن، چادر خارج از منزل به رنگ سیاه یا بنفش بود که روی چاقچور به سر می‌کردند و صورت را با **روبنده** می‌پوشاندند. اگرچه در نتیجه‌ی سفرهای **ناصرالدین شاه** به فرنگ تغییراتی در لباس زنان روی داد چادر و چاقچور باقی ماند. زنان اعیان گاهی اطراف چادر سیاه را گلابتون و زری و حاشیه‌ی نقره یا نقره‌نما می‌دوختند ولی بعدها این کار متروک شد و حاشیه‌ی سر خود جای آن را گرفت. روبنده نیز بین خانم‌های خوشپوش جایش را به **پیچه** داد. پس از رفع حجاب (۱۳۱۴ ش) استفاده از چادر در داخل و خارج خانه بین زنان متجدد به طور کلی و در سایر موارد نیز کم و بیش منسوخ شد تا در دوره‌ی جمهوری اسلامی (۱۳۵۷ ش به بعد) دوباره رسماً رواج یافت مگر میان زنان متجدد که حکومت مذهبی عدم استفاده از آن را تا حدود رعایت حداکثر **حجاب اسلامی** مجاز شمرد.

سیاحان خارجی که در روزگاران پیش به ایران آمده‌اند در سیاحتنامه‌های خود چادر را با عبارات مختلف توصیف کرده‌اند. آدام اولشلگر Adam Olšleger (۷۱-۱۶۰۳) که به نام لاتینی خود اولئاریوس Olearius معروف‌تر است و در زمان سلطنت شاه صفی (از ۱۶۳۵ تا ۱۶۳۹م) به ایران سفر کرده می‌نویسد: «زنان ایرانی هرگز روگشاده به کوچه نمی‌روند بل در حجاب سفیدی مستورند که تا زانو پایین می‌آید و فقط شکافی در مقابل چشمان خود باز می‌گذارند که بتوانند پیش پای‌شان را ببینند.»

ژ.دوتونو (۶۷-۱۶۳۳) نوشته است که: «زنان ایرانی، دارا و ندار، هنگام خروج از خانه، در حجاب یا کفن بزرگی از پارچه‌ی سفید پوشیده شده‌اند که نیمی از آن پیشانی را تا چشمان می‌پوشاند و با سنجاقی به طرف چپ سر متصل می‌شود و دنباله‌ی آن تا روی کفش‌ها می‌رسد و دستان ایشان را هم که با آن‌ها دو طرف این پارچه را نگه می‌دارند پنهان می‌کند به طوری که جز چشم‌ها همه جای بدن‌شان پوشیده است.» [با استفاده از دائرة‌المعارف فارسی: ج ۱، ۷۸۷]

در مجلدات پیشین:

- ♦ مجلدات آ: ۳۲۹
- ع مجلدات آ: – ۱۹۸۳
- ع مجلدات الف: – ۳۳۹۱
- ♦ مجلدات ب: ۲۲۴۸، ۲۶۰۳، ۲۶۰۴، ۲۶۱۲، ۴۰۱۴
- ≈ آمدن با چادر، رفتن با کفن! ـ ۲۶۸۲/آ
- ≈ اگر حسود نبود یک کفش و یک چادر برای عالم بس بود – ۶۵۱۰/الف
- ≈ این که ببرم بدهم سهم امام، می‌برم می‌دهم چادر مادام! – ۳۳۹۸/الف
- ○ با چادر آمدن با کَفن رفتن – ۹۴/ب
- ○ با چادر رفتن با کفن برگشتن ـ ۹۵/ب
- ⧖ بی‌بی از بی‌چادری مستور است! ـ ۷۶۱۹/ب
- ⧖ بیرون نرفتن عروس از بی‌چادری است! – ۷۷۵۹/ب
- ⧖ تا این سگ دَم این چادر می‌خوابد... ـ ۶۰/ت
- ○ چادر □ را به کمر □ بستن ـ ۴۵۸۷/ب
- ⧖ حمام نرفتن بی‌بی از بی چادری است ـ ۷۶۲۲/ب
- ⧖ خانه نشستن [یا عصمت] بی‌بی از بی‌چادری است! – ۷۶۱۸/ب
- ع دیدن زن چادر یا مرد معمم ـ ۳۳۹۱/الف
- ⧖ عصمت بی‌بی (خانم) از بی‌چادری است! ـ ۷۶۲۶/ب
- ⧖ کوچه نرفتن بی‌بی از بی‌چادری است! ـ ۷۶۲۷/ب
- ⧖ مستوری بی‌بی مریم از بی‌چادری است! – ۷۶۲۸/ب.

تصنیف چادر (۲۷)

۲۸(۲۷) **چادر عصمت منی...**

از تصنیف‌های روحوضی است که ژوکفسکی به سال ۱۸۸۵م در اصفهان ضبط کرده است:

چه خوش است که من بمیرم تو بیایی در مزارم
چادر عصمت منی
نصیب و قسمت منی
هر کجا باشی
پیش شا باشی
بی‌بلا باشی
بیقرارم من طاقت ندارم من
سر ز لحد برآرم که خوش آمدی نگارم
چادر عصمت منی
..... الی آخر

باورهای توده، آئین‌ها چادر (۲۷)

۲۹(۲۷) ◇ اگر زنی چادرش را پشت و رو سر کند شوهرش طلاقش می‌دهد.

۳۰(۲۷) ◇ اگر زنی بدون قصد چادرش را وارونه سر کند به زیارت می‌رود.

۳۱(۲۷) ◇ اگر زنی چادر را پشت و رو به سر کشد دلیل پشت و رو شدن شوهر با او بود.

۳۲(۲۷) ◇ اگر چادر زن این کله آن کله به دستش آید در زندگی‌اش تغییری ناگهانی پدید می‌آید.

۳۳(۲۷) ◇ اگر زنی در زیارت‌گاه‌ها چادرش را پشت و رو سر کند صیغه رو بودنش را معلوم می‌کند. [تهران قدیم: ج ۴، ۲۴۴]

۳۴(۲۷) ◇ زن موقع نوشیدن آب باید چادرش سرش باشد. اگر چادر دم دستش نبود باید کف دستش را بگذارد بالای سرش.

۳۵(۲۷) ◇ اگر زنی چادرش در مجلس عزاخانه بسوزد باید آن را گرو بگذارد هم‌وزنش خرما بخرد خیر کند و بعد چادرش را از گرو درآورد، وگرنه شوهرش می‌میرد. [نیرنگستان: ۱۰۲، ۹۸]

۳۶(۲۷) ◇ اگر مهمان چادری را که میزبان به او داده تا کند و پس دهد تا مدت‌ها به آن خانه بازنمی‌گردد.

۳۷(۲۷) ◇ چادری که روز جمعه به بریدن و دوختنش بپردازند، یا کج درمی‌آید یا کوتاه

می‌شود. برای برش چادر، بهترین روزها چهارشنبه است و برای دوختنش پنج‌شنبه؛ و چادری که اول بار روز جمعه پوشیده شود بسیار مبارک است و شگون دارد:

چادر را چارشنبه ببر
پنج‌شنبه بدوز
جمعه بپوش!

۳۸(۲۷) ◇ برای بریدن چادر یک خوش‌قدم باید راه برود تا قیچی پارچه را کج نبرد.

۳۹(۲۷) ◇ اگر فضله‌ی گنجشک یا کلاغ یا کبوتر از هوا روی چادر زنی بیفتد سفیدبخت می‌شود. اگر روی چادر دختر بیفتد بخت و بالین خوب نصیبش می‌شود.

[تهران قدیم: ج ۴، ۵۴۹]

تفأل چادر (۲۷)

۴۰(۲۷) ✿ روز بیست و هفتم ماه رمضان، دختر همراه مادر یا کس و کار نزدیک خود سر صلاة ظهر بالای گلدسته‌ی مسجد بزرگ شهر می‌رفت (می‌رود؟) و هنگامی که مردها دسته دسته برای وضو گرفتن و نماز خواندن وارد مسجد می‌شدند (می‌شوند؟) [همراه] چادر سیاه دختر را از بالای گلدسته پایین می‌انداخت (می‌اندازد؟). اگر چادر سر مرد عمامه‌یی می‌افتاد (بیفتد؟) حتماً شوهر آینده‌اش عمامه‌یی می‌شد (می‌شود؟) و اگر سر مرد کلاهی می‌افتاد (بیفتد؟) شوهر آینده‌اش کلاهی بود (هست؟). اما اگر چادر به زمین می‌افتاد (بیفتد؟) معلوم می‌شد (می‌شود؟) که آن سال از شوهر خبری نیست.

۴۱(۲۷) ✿ روز جمعه‌ی آخر ماه رمضان مادر دختر یا یکی از نزدیکان او به مسجد می‌رفت (می‌رود؟) و چادر او را گلوله می‌کرد (می‌کند؟) و از بالای گلدسته پایین می‌انداخت (می‌اندازد؟) اگر چادر نماز باز می‌شد (بشود؟) نشانه‌ی آن بود (هست؟) که دختر به شوهر می‌رود اما اگر همان طور گلوله شده به زمین می‌نشست (بنشیند؟) تا سال دیگر شوهری گیرش نمی‌آید. [از خشت تا خشت: ۹-۹۸]

خوابگزاری چادر (۲۷)

۴۲(۲۷) ✿ اگر بیند چون زنان چادر پوشیده در کارش خیر و شری است لیکن آن را از او مکروه دارند.

۴۳(۲۷) ✿ اگر بیند چادر را بدرید یا بسوخت ستر وی دریده شود.

۴۴(۲۷) ✿ اگر بیند چادری گرفت یا کسی بدو داد زن نو خواهد.